

بلیط به جای بیل،

لنگ به جای داس

در همین شماره "رستاخیز" نوشت: "سابقاً ۷۵٪ اهالی ایران روستانشین بودند. ما خوانده بودیم که در یک کشور پیشرفته نباید اکثر مردم در روستاها به سر برند. تکنوکراتهای ما، آنها که در غرب درس خوانده بودند، شیفتهی الگوهای غرب بودند. ما مرعوب و شیفتهی غرب بودیم و الگوهای آنها را رونویس کردیم." سه ماه بعد شاه در یک مصاحبهی رادیو تلویزیونی که در کاخ ملک آباد خراسان انجام شد، نشان داد که در این زمینه نیز یکی از برجسته ترین شیفتگان الگوداز غرب و مرعوب شدگان رونویس کننده است. و در نتیجه به کلی پیگانه از منافع ملی ما. وی در این مصاحبه گفت: "ما امید و آرزویمان این بود که یک روزی جمعیت مملکت تناسبش درست معکوس شود، یعنی فقط ۲۵ درصد در دهات بمانند. خوب، خیلی به سرعت دارد این کار خود به خود انجام میشود." (رستاخیز، ۱۱۷ اردیبهشت ۵۶) البته از شاه مرعوب و شیفته، هیچ بعید نیست که این تغییر تناسب را از ۷۵ درصد به ۲۵ درصد "خوب" بدانند و خیلی هم خوشحال بشود که "خود به خود" (نه بر اثر تغییر ساخت اقتصادی کشور و رشد صنایع و جذب سالم نیروی انسانی و ترقی موزون کشاورزی و روستاها) که تنها در این صورت منطقی و درست است) این کار را دارد انجام میگیرد. چرا که رژیم او در نقطهی مقابل مصالح کشور و نیازهای عینی رشد اقتصاد و خواست زحمتمندان ما قرار دارد.

کتر محقق یا دست اندر کاری در امور اقتصادی و کشاورزی است که حداقل منافع کشور و زندگی دهقانان را در نظر داشته باشد و مهاجرت سیل آسای روستائیان را یک بلای عظیم، یک مشکل بزرگ، یک بیدیهی نا سالم و نگران کننده نداند. مجلهای چون "تهران اکونومیست" در شماره ۱۴ اسفند ۵۵ خود آنرا "بزرگترین و مهمترین مسئله" میداند و در شماره ۲۵ آبان ۵۵ مینویسد: "مهاجرت دهقانان از دهات آنچنان سریع است که موجبات نگرانی را فراهم ساخته است. مملکت دهات به صورت متروکه در آید و نیروی تولید کننده به مصرف

در ده سال اخیر ۴/۵ میلیون نفر روستائی به شهرهای ایران مهاجرت کرده اند. در میان این سیل عظیم بیگاران آواره، جوانان روستائی جای اول را دارند. دهقانان جوان بخش بزرگ لشکر مهاجران روستائی را تشکیل میدهند. آنهاست که دهات را ترک میکنند و در جستجوی کار و نان به شهرها رو میآورند، سالخوردگان، زنان و کودکان نیستند، بلکه در درجهی اول و در بخش بزرگ خود، جوانان هستند که نیروی کاری دارند و می توانند در جنگل شهرها بخت خود را در مقابل با انواع دشواریهای ناشناخته بیازمایند و به خاطر آنکه لقمه نانی و تکیه لباسی برای خانوادهی خود دست و پا کنند، سفر کرده و رنج مهاجرت را به جان می خورند. کم نیستند دهاتی که هم اکنون اکثریت اهالی آنها پیر مردان و پیر زنان تشکیل میدهند، چرا که جوانان، راهی شهرها شده اند. در دهکدهی قلعه بند، جنب معدن ابردژ، نزدیک تهران، کوچهای هست به نام "چهل دختران". چرا این نام؟ چونکه در خانه های این کوچه دهها دختر، پیر شده و شوهر نکرده اند، زیرا که جوانان دهکده را، در تلاش معاش، غول تهران بلعیده است. ناصر سعید، جوان سپاهی دانش در کرمان مینویسد: "من در طول خدمت شاهد بودم که روستائیان گروه گروه به شهر مهاجرت نمودند و ازین مهمتر کوچ جوانان روستائی به شهر بود. تقریباً هیچ کدام از جوانان روستائی به راه پدران خود نمیروند." حتی روزنامهی رستاخیز (۲۰ فروردین ۵۶) مینویسد: "جوانان و حتی نوجوانان روستاها، کشاورزی سنتی را رها کرده و برای درآمد بیشتر به شهرها مهاجرت میکنند، روستاها از وجود جوانان کارآمد خالی و کشاورزی و دامداری فلج شده." احمد شکرنا مینویسد: "گروهها را در دهکده های کوهستانی البرز امسال پیر مردان و پیر زنان چیدند اما نتوانستند شاخه های بلند را تکان دهند. جوانان کرد و چین راهی شهرها شده اند." (رستاخیز، ۱۲ بهمن ۵۵)

اجتباب عیال



کننده بدل شود. "شاه آرزوی خود را برآورده شده می بیند، ولسی در مقابل، آرزوی ملیونها جوان ایرانی پایمال میشود و به بهای خانه خرابی و آوارگی توده‌ی عظیم دهقانی است. این تغییر "خود به خود" تناسب روی میدهد.

انتقال نیروی انسانی از ده به شهر در شرایط رشد سالم و موزون اقتصادی همچون ارتقا سطح ده تا شهر، از نظر خصلت و شرایط کار و زندگی، در رافق تکامل جامعه امری بدیهی است. اما در شرایط فقدان نیروهای مولده می‌مدونی که بتواند دریک شیوه‌ی تولید پیشرفته جای نیروی انسانی و نحوه‌ی سنتی کار را بگیرد و تولید مواد کشاورزی را با بازده ضرورتاً تأمین کند، در شرایط رشد سرطانی اقتصاد در وابستگی به امپریالیسم، این مهاجرت روستائی سیل آسا بلای بزرگی است، علامت خانه خرابی و درماندگی است، نشانه‌ی فقر و فقدان

حوادثی با آینده‌ای به کلی تاریک، در کام نظامی استعمارگر و فاسد ۰۰۰ "اطلاعات"، ۱۴ فروردین ۵۶، درباره‌ی شرایط مسکن این روستائیان در اطراف تهران چنین مینویسد: "این کشاورزان به دستجاتی بین پنج و ده نفر تقسیم شده‌اند و بدون کوچکترین رعایت بهداشت در سوراخ سمبه‌های تاریک و نمور، در زاغه‌های بین راه تهران پارس و آبدلی سکونت دارند. یک دهقان ملاگری گفت: "ما هشت نفریم، در یک زیرزمین می‌خوابیم و هر شب ۱۶ تومان میدهیم." تهران، پایتخت تعدن بزرگ شاهنشاهی (!) از پایتخت هیچ کشور وابسته به نواستعمار، که در زنجیر راه رشد سرمایه داری دچار قطبی شدن شدید تضادهای اجتماعی و اختلافات طبقاتی میشود، دست کمی ندارد. "حلقه‌ی فقر" یا "کمر بند ننگ"، مسکن آوارگان روستائی، به دور شهرها با هتلهای بانکها و کاباره و مغازه‌های پر زرق و برق در همه‌ی این موارد نمونه‌وار است. سرمقاله نویسی روزنامه درباری "آیندگان" از این "واقعیت شرمسار نیست" که "کسانیکه اکنون در این زاغه‌ها زندگی میکنند، روستائیانی هستند که به شهرها مهاجرت کرده‌اند." (آیندگان، ۲۴ فروردین ۵۶)

وسایل زندگی و کار است. حاکی از رکود و بحران کشاورزی است. شاه آنرا "خوب" میداند و آرزوی خود را برآورده می‌شمرد، ولی ما حالا سالیانه یک میلیارد دلار واردات مواد خوراکی داریم و تولید کشاورزی مان به نحو خطرناکی از میزان مصرف کشور عقب مانده است و از این نظر نیز سخت وابسته شده ایم.

به دور شهرهای ایران و بخصوص تهران یک خط کمر بند از زاغه‌ها، کلبه‌ها و محلات فقیرنشین کشیده شده که آوارگان روستاها ساکنین آنرا تشکیل میدهند. جوانان دهقان که در ده زمینی نداشته تابعد و گشت کند، یا کار "آب" و اجدادی‌اش دیگر صرف نمی‌کرده و یا زمینش را زمین-خواران و سلفخران به انواع حیل از او گرفته‌اند، به ناچار و نه آنطور که برخی از مبلغان رژیم مدعی میشوند برای تفریح و خوشگذرانی، به شهرها آمده، ساکن زاغه‌ها شده و به هر کار و شبه کاری تن در میدهند. در هر "کاری" از کارگر ساختمانی و جارو کشی مؤسسه گرفته تا پلیط فروش بخت آزمائی و سیکار فروش جاشیهی خیابان، از آب حوض کش کوچه پس کوچه گرفته تا لنگ به دست سر چهار راهها برای پاک کردن شیشه‌ی اتومبیلها، همه‌جا چهره‌ی جوان روستائی، آواره و در جستجوی کار را میتوان دید و در پشت هر چهره، یک دنیا فاجعه‌ی انسانی و نم و رنج ترك زادگاه و زمین و کار و غرق شدن در امواج

فاجعه‌ی زندگی آن دهها دختری که جوانی ندیده پیر شده‌اند، با رقم و آمار قابل توصیف نیست. اما

جوانان ده قلعہ بند چرا ده خود را ترك کرده اند ؟
زیرا که از یکسو، در جریان اصلاحات ارضی ملوکانه،
فقط به ۲۴ خانوار زمین داده شد و اکثریت بی نصیب
ماندند و باز هم مجبور بودند در زمینهای متعلق به
اریاب کار کنند و از سوی دیگر، در سال ۵۲، موتور آبی
که ۲۴ خانوار مزبور اشتراکی خریده بودند، خراب
شد و دهقانان نتوانستند آنرا تعمیر کنند و آبیاری
زمینها را انجام دهند و بالاخره تمام این ۲۴ خانوار
نیز مجبور شدند بر اثر وضع بد زندگی و نداشتن وسیله
کار، زمینها را رها کنند و دنبال کار به تهران و ورامین
بروند.

برای نوجوانان ده نیز نزدیکترین مدرسه در ۱۸ کیلومتری است. دهکده فاقد وسیله حمل و نقل و درمانگاه است. اینهاست علل متخیر مهاجرت دهقانان جوان این روستا. ناصر سعید که از کوچ جوانان روستایی کرمان نالیده بود، علت آنرا "سر دادن کار کشاورزی و نبودن وام کافی" میدانند و همچنین اینکه روستاها از ساده ترین خدمات رفاهی مثل آب و برق و راه و مدرسه محرومند. روزنامه‌ی آیندگان (۵ بهمن ۵۵) نیز مینویسد: "روستاها کرمان به سرعت خالی شده و زمینهای کشاورزی بلااستفاده مانده است." ترك زمین کشاورزی، در این وایلی کمبود مواد کشاورزی، نتیجه‌ی مستقیم سیاست ضد ملی و ضد دهقانی رژیم شاه است. پس از آنکه نحوی ضد دهقانی اصلاحات ارضی موجب شد که میلیونها دهقان از دریافت زمین محروم بمانند و به تدریج ناگزیر به مهاجرت شوند، سیاست ضد دهقانی رژیم در زمینه مالکیت و امور مالی و اداری و اعتباری، که جهت عده‌ی آن تقویت واحدهای بزرگ سرمایه داری و تشویق مناسبات بهررشدی نوع جدید است، موجب شد که میلیونها دهقان - و در درجه‌ی اول جوانان دهقان - کار کفایت و زرع را رها کنند و آوارهی شهرها شوند. رستاخیز (۱۳ مرداد ۵۵) مینویسد: "کشاورزان مراغه زمینهای مزروعی خود را رها کرده و به شهر مهاجرت میکنند، روستاییانی که باقی میمانند غالباً شغل فرشیافی را پیشه‌ی خود ساخته - اند. در منطقه‌ی خلخال نیز کشاورزی و دامداری سنتی در خطر است." روزنامه‌ی اطلاعات (۱۲ آسفند ۵۵) مینویسد: "گروه‌ی گروه از روستاهای دوردست آب و زمین و کشت و زرع را رها کرده راهی تهران شده‌اند. با فروش زمین و دام و کلیه‌ی علائقی که در روستا دارند، به تهران حرکت میکنند." در جلسه‌ی گفت و شنود خراسان گفته شد: "در همه جا صحبت از این است که روستاها خالی میشود و ساکنین آنها به شهرها هجوم می‌آورند." (رستاخیز، ۱۹ آسفند ۵۵) دکتر ملکی زاده از دانشگاه اصفهان میگوید: "این مهاجران، روستائیان

زائد نیستند، بلکه دست‌اندکاران کشاورزی هستند که روستاها و احیاناً کتور خود را رها نموده‌اند." این وضع تنها منحصر به مراغه یا خلخال، کرمان یا خراسان، اصفهان یا ورامین نیست. میلیونها آری میلیونها ایرانی در آتش جهنمی که مهاجرت روستایی نام دارد، میسوزند. در سال ۱۳۴۵ شهر نشینان ایران ۲۸٪ جمعیت (۹ میلیون و ۸۲ هزار نفر) و ده نشینان ۶۲٪ (تقریباً ۱۶ میلیون نفر) بودند. در سال ۱۳۵۵ نسبت شهرنشینان ۴۸٪ (با ۱۵ میلیون و ۶۹۸ هزار نفر) و روستائیان ۵۲٪ (با ۱۷ میلیون و ۲۰۲ هزار نفر) شد. علت تغییر نسبت جمعیت، مهاجرت روستایی است، نه زاد و ولد طبیعی. علت مهاجرت روستایی بحران کشاورزی و حل نشدن مسئله ارضی و اقتصاد سرطان زده و نواستعماری است، نه رشد تکنیک و سطح عالی بازده کار کشاورزی و (آزاد شدن نیروی کار) و همزمان با آن رشد صنایع و خدمات و (جذب نیروی انسانی با کسب مهارت و تخصص لازم به آن). در نتیجه‌ی آمارگیری اخیر که توسط مجیدی رئیس سابق سازمان برنامه اعلام شد، گفته شده که تفاوت نسبت جمعیت شهری طی ده سال به میزان ۱۰٪، بر اثر مهاجرت روستائیان حاصل شده است. حدود ۴/۵ میلیون نفر بر اثر مهاجرت از روستاها، به جمعیت شهرها اضافه شده است. به حساب آمای مهدی امانی استاد دانشگاه و جمعیت شناس، تهران اگر مهاجرت به آن نمیبود، با رشد طبیعی خود اکنون حداکثر ۳ میلیون جمعیت داشت، نه ۴/۵ میلیون نفر. یک میلیون و پانصد هزار نفر اضافی نتیجه‌ی مهاجرت در ده سال اخیر است.

رقم کلی ۴/۵ میلیون نفر مهاجر روستایی در مدت ده سال نشان میدهد که دهقانان ما و به ویژه جوانان دهقان چه بحران عظیمی را در این سالهای "انقلاب" کدائی از سر میگذرانند. این رقم، از ابعاد وحشتناکیز فاجعه خیر میدهد. هر یک از دهسهای جوانی که ناچار شده‌اند به جای بیل به بلیط پخت آزمائی و به جای داس به لنگ ماشین شویی متوسل شوند، حکم محکومیت رژیم ضد ملی و ضد خلقی را صادر میکنند. برخی از قلمزنها‌ی رژیم، از دیدگاه طبقاتی خود، پیرامون جوانب سیاسی و اجتماعی مهاجرت روستایی هشدار - هائی میدهند و به زیان بی‌زیانی خطری را از جانب آوارهی روستایی متوجهی نظام موجود می‌بینند. آنها میدانند و به تجربه می‌بینند که اگر زمانی این دستها در دست کارگران شهرها و روشنفکران و سایر طبقات و قشرهای مترقی و ملی قرار گیرد، همراه با بلیط و لنگ و همه‌ی دستبند های "طلائی" و عقل بند های نو استعماری، بساط این رژیم را درو خواهند کرد. ن. پاکدامن